

جنگ و باز هم جنگ این کار پایه فاشیسم و جنون هیتلر بود

ترجمه علیرضا خیرخواه برای راه توده

دیدیم که هیتلر، با وجود پاره‌ای سخنان و ظاهر سازی‌های صلح جویانه اش، همواره جنگ را از عناصر بنیادی سیاست خود می‌دید. او جنگ را چونان فضیلت مردانه، نیروی جانبخش ملت، وسیله تسریع انتخاب طبیعی می‌دانست. جنگ بویژه تنها راه او در رسیدن به اهدافش بود. جنگ بنابراین نه تنها ناگزیر بلکه مطلوب بود. هیتلر می‌دانست که هدف پایانی او یعنی چیرگی بر جهان از مسیر درگیری با دیگر قدرت‌ها می‌گذرد، قدرت‌هایی که بر سر این چیرگی با یکدیگر کشمکش دارند. اندیشه‌هایی که هیتلر طرح می‌کرد و توسعه می‌داد مانند همیشه پیشتر بدست پان ژرمنیست‌های پیش از او مطرح شده بود ولو با پیگیری کمتر. "هاینریش کلاس" رهبر جنبش پان ژرمنیست‌ها در سال 1912 در اثری بنام "اگر امپراتور بودم" بر ضرورت يك جنگ تجاوزگرانه پافشاری می‌کند که باید تسخیر گسترده دیگر سرزمین‌ها را همراه داشته باشد. این جنگ بالطبع به برپایی يك اتحاد مقدس خواهد انجامید و مایه غیرقانونی شدن جنبش کارگری خواهد شد. بدینسان او راه حل مسایل اجتماعی و درگیری‌های طبقاتی را در جنگ می‌دید. "کلاس" باور داشت که پذیرش احتمال شکست بهتر است تا یقین بر پیروزی يك حزب مارکسیست.

پیشوا که نتیجه تجربیات نظامی خود در 1914-1918 را بسیار مثبت می‌دانست بر عشق جنگ خود تاکید می‌کند و می‌گوید: "جنگیدن در ذات من است." او در نظر داشت که جنگ را دريك فرصت نزدیک به راه اندازد، اما تاریخ دقیق آن را موكول به شرایط می‌دانست. در 1939 او نه تنها کشورش را دوباره مسلح کرده و در آن يك ارتش نیرومند پدید آورده بود، بلکه بدون آنکه زحمت فراوانی کشیده باشد نقطه پرش بسیار مساعدی را برای به راه انداختن جنگ پایه ریزی کرده بود.

هیتلر همه وسایل را بکار انداخت تا ملت آلمان را از دید روانی برای يك درگیری همه جانبه آماده کند. او از اینکه در آغاز زمامداری ناگزیر شده بود برخی سخنان صلح طلبانه بر زبان آورد بسیار متاسف بود. در 27 سپتامبر 1938 هیتلر از يك لشکر زرهی در خیابان‌های پایتخت سان دید. واکنش مردم در برابر این رژه او را بشدت نگران و دلسرد کرد و گفت: "با چنین مردمی من نمی‌توانم جنگ کنم." در این شرایط گوبلز کوشید علاقه مردم را به برنامه تسخیر دیگر کشورها جلب کند و پیشوا بر آتش احساسات شوونیستی نفت پاشید.

شاید این فرانسه و انگلیس بودند که نخست به آلمان اعلام جنگ کردند، ولی همانگونه که تاریخنگار "فست" تاکید می‌کند، این جنگ وحشتناکی که جهان را به خاک و خون کشید دقیقا "جنگ هیتلر" بود. او این جنگ را کوتاه مدت و نابودکننده می‌خواست. در هر مرحله او يك دشمن را تعیین می‌کرد که باید نابود می‌شد، یا به مدار آلمان می‌پیوست. از فردای هر پیروزی تعیین کننده او به ستادش دستور می‌داد که برنامه يك لشکرکشی تازه را آماده کند.

از 9 ژانویه 1941، هیتلر به فرماندهان نظامی ضرورت نابودی ارتش سرخ را گوشزد کرد. آلمان مسلط بر نفت باکو و ثروت اتحاد شوروی دیگر کشوری شکست ناپذیر خواهد بود و می‌تواند به مصاف نیردی پایانی با ایالات متحده آمریکا برود.

"رایش هزارساله" هیتلر کمی بیش از 12 سال عمر کرد. نیمی از این دوران را جنگ جهانی دوم دربر می‌گرفت که هیتلر مسئولیت درجه نخست دربرپایی آن داشت و در شش سال نخست حکومتش به نحو تب الودی این جنگ را تدارک دیده بود.

هیتلر، رهبر جنگی

نخستین مرحله جنگ‌های هیتلر نشان از پیروزی‌هایی خیره کننده داشت. دومین مرحله هر روز بیش از پیش نشان می‌داد که بخت پیروزی سلاح‌ها از او بازگشته است. هیتلر سوگند یاد کرده بود که جنگ او هرگز به تسلیم یا انقلاب ختم نخواهد شد. او توانست به نیمی از وعده خود عمل کند. ژنرال‌ها تسلیم شدند ولی مردم تجربه انقلاب نوامبر 1918 را تکرار نکردند! بدینسان جنگی که بیش از 50 میلیون موجود انسانی را بلعید به راه افتاد. "لیدل هارت"، کارشناس انگلیسی بر این باور است که مسئولیت غربی‌ها در این جنگ بسیار بزرگ است. بدون تعلل‌ها و فرصت سوزی‌ها و بدون حدی از بی ارادگی آنان، پیشوا هرگز نمی‌توانست وارد چنین ماجراجویی شود. وانگهی در این مسیر چقدر مشوق‌ها بود که از او مضایقه نشد و در برابر توسعه طلبی او هیچ مانعی قرار داده نشد. در واقع غرب با برپایی سدی عبورناپذیر در برابر جنگ مخالفت کرد، یعنی ایجاد یک نظام امنیت دستجمعی و اتحاد همه آنانی که با برتری آلمان مخالف بودند. آنقدر با چنین اتحادی مخالفت کردند که استالین سرانجام ناگزیر شد برای پیشگیری از مونیخی ناگوارتر با کسی که تجسم کمونیسم ستیزی و شوروی ستیزی بود پیمان عدم تجاوز منعقد کند.

"سر نوئل هندرسن"، سفیر پیش بریتانیا در برلین، جنگ 1939 را "حادثه‌ای در راه" می‌داند، در حالی که "سر روبرت وانستارد" این عقیده را بطور کامل رد می‌کند و معتقد است که "هیچ چیز بیش از این مغایر با حقیقت نیست. این جنگ نه برآمده از سراسیمگی بود و نه حادثه. با توجه به برآمد رژیم نازی در 30 ژانویه 1933، هیچ چیز دیگری نمی‌توانست پیش آید ... این هدفی بود که با پیگیری و با سماجت بطور منظم و بی رحمانه‌ای دنبال می‌شد."

روز 23 نوامبر 1939 هیتلر به ژنرال‌هایش اعلام کرد: "من مدت‌ها تردید داشتم که باید نخست به شرق حمله کرد یا به غرب. به هر روی من این ارتش را بوجود نیاورده‌ام که جنگ نکند و همواره باور داشته‌ام که روزی این کار انجام خواهد شد. ... اکنون من تصمیم بازگشت ناپذیر خود را گرفته‌ام و در لحظه مناسب به فرانسه و انگلیس حمله خواهم کرد." بدینسان پس از آنکه هیتلر حسابش را با لهستان تسویه کرد سراغ غربی‌ها رفت.

روز اول سپتامبر جنگ جهانی دوم آغاز شد. زمانی که "فون ربین تروپ" - که از یکسال پیش جانشین "فون نوراث" محافظه کار شده بود - به هیتلر خبر داد که غرب به آلمان اعلام جنگ کرده است؛ او چند دقیقه مشوش شد. بعد خود را باز یافت. لهستان شکست خورده بود. عدم توازن نیروهای دو طرف بسیار چشمگیر بود. آلمان تجدید تسلیحات خود را به آخرین حد رسانده بود. جنگ اسپانیا که آزمایشگاهی برای هیتلر بود با پیروزی تحت الحمایه هیتلر یعنی ژنرال فرانکو پایان یافته بود. اگر در همان زمان نیروهای غرب وارد کارزار می‌شدند آن هم در شرایطی که سپاهیان نازی در لهستان درگیر بودند، ضربه‌ای مرگ آور به ارتش آلمان وارد می‌شد. ژنرال "جودل" در دادگاه نورمبرگ خود بر این واقعیت پافشاری می‌کند: "اگر ما در سال 1939 نابود نشدیم فقط از آن رو بود که در جریان نبردهای لهستان 110

هنگ فرانسه و انگلیس در غرب در برابر 25 هنگ آلمان تماشای باقی ماندند."

نگرانی‌های هیتلر که روشن شد این بار نیز پایه‌های نداشته است کمرنگ شد. او دستور داد برنامه‌های تهاجم برضد قدرتهای غربی تدوین شود، در شرایطی که بخشی از لهستان را ضمیمه خود و آلمانیزه کرده بود و همراه مابقی خاک این کشور دولتی پایه ریزی کرده بود

که "هانس فرانک" شخصیت مورد اعتمادش رهبری آن را در دست داشت. هیتلر بر روی "جنگ برق آسا" حساب می‌کرد که دشمن را نابود می‌کرد پیش از آنکه فرصت سرپا شدن را بیابد. "گودریان"، یکی از بهترین ژنرال‌های هیتلر، در نشریه تخصصی "میلیتروویسنشافتلیش روندشاو" (شماره نخست 1935، ص 75) پیش‌بینی می‌کند که با بهره‌گیری از عملیات هوایی می‌توان مناطق صنعتی را نابود و آنها را اشغال کرد: "به محض نخستین حمله راهبردی غافلگیرانه، سپاهیان ما کمابیش در ژرفای عقبه دشمن نفوذ خواهند کرد." این همان اندیشه هیتلر بود: "تهاجمی چون برق در ظلمت شب". او خاطرات جنگ‌های 1914 که نیروهای زبده ارتش آلمان را زمین گیر کرده بود از یاد نبرده بود: حمله سریع و سنگین، این است رمز پیروزی! این حتی ضرورت گریزناپذیر برای قدرتی است که با این خطر روبروست که با چند دشمن در آن واحد بجنگد. شکست در کمترین زمان ممکن همه کشورها از نروژ تا مرزهای جنوبی اسپانیا به یک معجزه همانند بود. بویژه شکست فرانسه در 5 هفته، در حالیکه در 1918 فرانسه چهار سال در برابر آلمان سرسختانه پایداری کرده و سرانجام پیروز شده بود.

امروز هم بحث درباره دلایل چنین فاجعه مطلق و ناگهانی ادامه دارد. بی‌کفایتی کارگزاران، عدم آمادگی مادی و روانی، نبود مبارزه جویی، دیرکرد در درک مسایل، ترس؟ متوازن نبودن نیروهای دو طرف را از آغاز نمی‌توان قطعی دانست. و چرا اصولاً غرب اجازه داد که هیتلر چنین دست بالایی را پیدا کند در شرایطی که دستگاه‌های جاسوسی اطلاعات دقیقی در دست رهبران غرب قرار داده بود. آنچه ارتش‌های دلیر قیصر نتوانسته بودند در نبردهای عظیم خونین بدست آورند، هیتلر با قربانی کردن 27 هزار تن بدست آورد. افزون بر اینکه خود او برای چنین پیروزی یک میلیون کشته و ناپدید را در نظر گرفته بود. بدینسان تسلیم فرانسه در ژوئن 1940 تحقیر امپراتوری مغرور آلمان در 11 نوامبر 1918 را جبران کرد. مردم آلمان که هیتلر نگران شور جنگی‌اشان بود از او استقبال پیروزمندانه کردند. همه ستایش‌های این جنگ نصیب هیتلر شد ولو آنکه طرح‌های ژنرال‌ها روندشتت، مانشتاین و گودریان که موجب پیروزی شد در آغاز مورد تایید هیتلر نبود. هیچکس انتظار چنین شکستی را نداشت. فرانسه کشوری "از نظر نژادی عقب افتاده" و بی‌اراده بود و بدلیل تن پروری و دمکراسی، دیگر توان و روشن بینی خود را از دست داده بود. این توضیحی بود که فرانسوی‌ها و آلمان‌ها بر سر آن توافق داشتند. ارتش آلمان که سراسر قاره را در تسلط گرفته بود بنظر شکست‌ناپذیر می‌رسید. هیتلر با این امید که شکست فرانسه موجب شود که انگلستان سلاح بر زمین گذارد، چندی به انگلیس فرصت اندیشه داد و از حمله به بقایای ارتش فرانسه و انگلیس که در دونکرك محاصره شده بودند خودداری کرد.